

زنهار! از شوریدگی در باره اوپاما بر حذر باشید

جان پیلجر

برگردان: محمدعلی اصفهانی

www.ghoghnoos.org

جان پیلجر، در تازه ترین مقاله ی خود، به تاریخ ۱۲ نوامبر ۲۰۰۸ با هوشیاری ستایش برانگیز همیشگی، این بار از تکزاس، به بررسی کارزار انتخاباتی، پیروزی، و برنامه ی کار کلّی باراک اوپاما پرداخته است. ترجمه ی مقاله او را با مختصری تلخیص در اینجا می آورم.

به مصداق «هر کسی از ظنّ خود شد یار من»، پاره یی اشارات در بخش هایی از این مقاله، پوزیسیون را که در ایران می کوشد تا آخرین فرصت ها برای کم کردن تنش های ساختگی یی که احتمالاً منجر به محو ایران از صفحه ی جغرافیای جهان خواهد شد را بسوزاند، شاید بتواند - ابلهانه - دلخوش کند. همچنان که مشابهان و معادلان و همزادان ورشکسته و در گل و لای خودساخته فرومانده ی آن در «اپوزیسیون» خارج از کشور را. اما فقط به اندازه ی مدت زمان کوتاه یک رؤیای شوم در بستری از خون. رؤیایی که هوشیاری مردم ما و یارانسان - چون جان پیلجر و جان پیلجر ها - می تواند تعبیر آن را همچون صاحبان آن به دوزخ تاریخ روانه کند. و خواهد کرد...

نخستین دیدار من از تکزاس به سال ۱۹۶۸ بر می گردد و مراسمی که به مناسبت پنجمین سالگرد قتل جان اف کندی برگزار شده بود. در آن سال، من به شهر کوچک Midlothian آن منطقه رفتم، و با Penn Jones Jr سردبیر نشریه ی محلی Midlothian Mirror دیدار کردم. به جز سبک سخن گفتن کشیده، و پوتین های ظریفش، هیچ چیز دیگر او با

تصویری که از تکزاس و مردم آن در اذهان وجود داشت همخوان نبود. او روزنامه نگاری بود که نوشته هایش بارها همچون بمبی آتشزا، بر سر تشکیلات راسیست John Birch Society فرود آمد. او روزنامه نگاری بود که پیوسته، هر هفته در پی هفته ی پیش، شواهد و مدارک متعددی را در کنار یکدیگر قرار می داد که روایت رسمی در مورد قتل جان اف کندی را تقریباً از بن و بنیان، ویران می کردند. و این حکایت، حکایت زمانی است که هنوز ژورنالیسم به یک مؤسسه ی بزرگ کارتل مانند بدل نشده بود...

در ایام انتخابات اخیر، اکثریت مردم آمریکا بر این موضوع تأکید داشتند که دولت آمریکا باید به فکر رنج و درد آمریکاییانی باشد که خود نمی توانند راهی برای نجات از این رنج و درد بیابند. آن ها آماده بودند که مالیات بیشتری بپردازند تا خدمات درمانی، عمومی شود. آن ها از خلع سلاح اتمی جهان دفاع می کنند. و آن ها خواهان خروج سربازان کشور خود از کشورهای دیگر هستند.

این بار نیز، وقتی که به تکزاس رفتیم، آنچه نظر مرا به خود جلب کرد باز هم این بود که کسانی را می دیدم که در نقطه ی مقابل موجوداتی تهی از خرد، راکسیونر، و راسیست قرار دارند. یعنی در نقطه ی مقابل آمریکاییانی که معتقدند که جامعه ی آن ها - آمریکا - برترین جامعه در جهان است، و هرکاری برای حفظ و تضمین این برتری، مجاز است و مشروعیت دارد. از جمله، کشتار و خونریزی بی حساب در همه جای عالم...

اوباما می گوید که می خواهد قدرت نظامی آمریکا را افزون کند. او تهدید می کند که آتش یک جنگ جدید را در پاکستان بر خواهد افروخت، و همچنان تعداد بیشتری از مردم تیره مو [مو سیاه، شرقی، غیر غربی] را خواهد کشت. و این، همچنان اشک در دیدگان آدم می آورد. اشکی متفاوت با آن اشک که در شب پیروزی اوباما، از شوق در دیدگان دوستان او آمد. تردیدی در صداقت و خلوص بسیاری از دوستان اوباما وجود ندارد. اما همه ی شادمانی ها از پیروزی اوباما علّت و معنای واحدی ندارند. مثلاً ما می بینیم که

«لیبرال» های آمریکایی از این پیروزی لیخند بر لب آوردند، و جهان هم با لیخند آنان لیخند بر لب آورد. ولی شادمانی این «لیبرال» های آمریکایی را نمی توان با شادمانی کسانی مقایسه کرد که جانشان از جنگ به لب آمده است، و از عواقب آنچه در وال استریت می گذرد. کسانی که در میلیون ها نامه ی الکترونیکی به کاخ سفید و به کنگره، خشم خودشان را اعلام کرده اند.

دو سال پیش، رأی بر ضد میلیتاریسم توانست یک اکثریت دموکرات [حزب دموکرات] را در کنگره ی امریکا مستقر کند. و حالا نگاه کنید و ببینید که همین اکثریت دموکرات، پول بیشتری در اختیار جرج بوش قرار داد تا او بتواند همچنان جهان را در خون غرق کند.

تا آنجایی که به باراک اوباما «آنتی میلیتاریست» مربوط می شود، او هم جزء رأی دهندگان به آنچه بوش می خواست بود.

بله؛ این درست است که انتخاب شدن اوباما به عنوان رئیس جمهوری آمریکا واقعه ی تاریخی، و برای خیلی ها نشانه یی است از یک دیگرگونی بزرگ. اما این هم درست است که «الیت» های آمریکایی، آنقدر به لحاظ زیرکی رشد کرده اند که بتوانند سیاهان سطح متوسط، و نیز مدیران را مورد استفاده ی خود قرار دهند و از آنان در جهتی که می خواهند، بهره برداری کنند.

مارتین لوتر کینگ دلاور، چه خوب این را فهمیده بود وقتی که حقوق انسان آمریکایی سیاه پوست را با حقوق انسان ویتنامی پیوند می داد، و این دو را از یکدیگر جدا نمی دانست. در همان هنگام که ویتنامیان به وسیله ی یک هیأت حاکمه ی «لیبرال» و «دموکرات» آمریکایی به فجیع ترین وجهی کشتار می شدند.

و او - مارتین لوتر کینگ - با گلوله کشته شد...

در تناقضی صریح با او، می بینیم که یک سرگرد جوان آمریکایی سیاه پوست، کالین پاول، برای «بررسی» و در واقع برای سفیدسازی جنایت فجیع My Lai [مجموعه جزایری در ویتنام که آمریکا در آن مرتکب کشتاری تاریخی و مهیب شد] به کار گرفته می شود.

بعد هم، به هنگامی که کالین پاول سیاه پوست، مقام وزارت امور خارجه ی جرج بوش را بر عهده داشت، از او غالباً به عنوان یک «لیبرال» یاد می شد. ولی او چون وسیله پی ایده آل، برای سرهم کردن دروغ در برابر سازمان ملل متحد، پیرامون سلاح های ناموجود کشتار جمعی عراق مورد استفاده قرار گرفت. کاندولیزا رایس، وزیر فعلی امور خارجه ی دستگاه جرج بوش، یک زن سیاه پوست موفق و قابل تمجید معرفی می شود. اما همین آدم، با پشتکار خود و با تمام توان خود می کوشد تا مانع برخورداری مردم فلسطین از حقوق مسلم و بدیهی خودشان شود...

دو انتخاب نخستین و بسیار مهم اوپاما، نفی کننده ی آرزو های آن دسته از کسانی است که بر سر مسائل اساسی، به او اعتماد کردند و از او حمایت به عمل آوردند و به او رأی دادند:

معاون اول اوپاما **ژوزف بایدن**، یک صهیونیست جنگ آفرین است. و **راهام امانوئل** که باید در سمت بالا ترین مدیر کاخ سفید به کار مشغول شود، یک «نئولیبرال» پرشور است؛ و یک فدایی همان دکترین و مرام و مکتبی که فاجعه ی اخیر اقتصادی را به وجود آورده است و میلیون ها انسان را به خاک سیاه نشانیده است.

راهام امانوئل، همچنین از صهیونیست های معتقد به «اسریل ـ اول» است. او در ارتش اسراییل، خدمت کرده است. او مخالف یک عدالت راستین و با محتوا در حق فلسطینیان است. عدالت راستین و با محتوایی که نبود آن، ریشه ی نفرت در مسلمانان نسبت به آمریکا، و نیز سوق دهنده ی بعضی از آنان به سوی «جهادیسیم» است.

به ما اجازه داد نمی شود که یک تحلیل دقیق و جدی از نمایش «اوپاما مانیا» داشته باشیم. همچنان که یک تحلیل دقیق و جدی از خیانتی که به اکثریت سیاه پوستان آفریقای جنوبی در «عصر ماندلا» شد.

ما این را به طور خاص می توانیم در انگلستان ببینیم. در آنجا که حقوق ماوراء طبیعی آمریکا، برای منافع «الیت» های انگلیسی، نقش سروری کننده دارد. نشریه ی انگلیسی «ابزرور» که حامی جنگ بوش در عراق است، و دروغ های

ساخته و پرداخته ی او ، و مدارک و ادله ی دروغین او را طنین می دهد و تکرار می کند، حالا بدون هیچ مدرکی می نویسد که: «آمریکا در این انتخابات، اعتماد جهان را به ایده آل هایش، بازسازی و ترمیم کرد.».

ایده آل هایی که اواما سوگند خواهد خورد که تقویت کندشان، از سال ۱۹۴۵ تا به حال، به ناپود کردن پنجاه دولت - از جمله، دولت های دموکراتیک - و به متلاشی کردن سی جنبش آزادسازی مردمی انجامیده است. و به مرگ بی حد و حصر و خارج از شمار مردان و زنان و کودکان در سراسر جهان.

هیچکدام این حرف ها در ایام کارزار انتخاباتی اواما گفته نشد. در حالی که گفتن این ها حتی می توانست به همه کمک کند که بدانند که «لیبرالیسم» موجود، به مثابه ی یک تنگ اندیشی بی خردانه در حد اعلا ی گستاخی و نخوت، و یک ایده نولوژی جنگ آفرین، لیبرالیسم به منزله ی یک مقوله ی حقیقی را ناپود کرده است.

در انگلستان هم قبل از ورود بلر جنایتکار جنگ افروز، لیبرالیسم به منزله ی یک مقوله ی حقیقی ، به وسیله ی مدیای اسرارآمیز، نفی شد بود. «تونی بلر می توند چشم و چراغ و دیدبان جهان باشد.» این را روزنامه ی گاردین در سال ۱۹۹۷ نوشته بود، و اضافه کرده بود که او «در حال تبدیل مفهوم مدیریت و رهبری، به یک ابزار بیان هنری است.».

و حالا امروز، خیلی ساده، فقط اسم، عوض شده است: اواما.

در این لحظات تاریخی، یک چیز دیگر هم وجود دارد. چیزی که ناگفته مانده است. ناگفته، اما در جریان انجام پذیرفتن:

لیبرال دموکراسی، در حال حرکت به سوی دیکتاتوری مشترک اداره شونده به وسیله ی مردم فارغ از وجه تمایز نژادی است. با وسایل ارتباط جمعی به عنوان نماد و سردر و کلیشه ی آن.

Penn Jones Jr آن حقیقت گوی تکزاس نوشته بود:

یک دموکراسی واقعی، هوشیاری و مراقبت و گوش به زنگی و چشم گشودگی

مستمر و بی وقفه است. نه فکر کردن به آنگونه که از شما انتظار می رود که فکر کنید. بلکه چشم های خود را همیشه کاملاً باز نگاه داشتن.

پانویس

عنوان و لینک مقاله:

Beware of the Obama hype. What 'change' in America really means

www.johnpilger.com/page.asp?partid=511

* کار جان پیلجر، همچون یک برج دیدبانی نورانی است در زمانه پی غالباً تاریک. واقعیت ها را او در روشنایی قرار داده است. یعنی افشاگری کرده است. بارها و بارها. شهامت و بصیرت او، یک الهام پایدار و بی وقفه است.

نوآم جامسکی

جان پیلجر، با دقتی آسیب ناپذیر همچون پولاد، واقعیت ها را، و حقیقت های به چرک آلوده را، از دل زمین بیرون می آورد، و در برابر آفتاب می گذارد، و همانگونه که هستند بیانشان می کند. من به او سلام می کنم!

هارولد بینتر

و چه می توان بیش از این بر معرفی روزنامه نگار، مستندساز، و نویسنده ی انسانگرا، مردمی، محبوب، و پرآوازه ی استرالیایی - انگلیسی، جان پیلجر،

افزود؟